

در جستجوی راه

وقتی سوال میشود آیا جامعه افغانستان با بیشتر از ۹۰ درصد جمعیت فقیرش دریچهٔ امیدی دارد که بسوی آینده نگاه کند؟

آیا امکانی برای برون رفت از باتلاق سیاسی - اجتماعی کنون که ملیون ها افغان در آن دست و پا میزنند وجود دارد؟

آیا ملیون ها دهقانی که در نظام های استبدادی گذشته برای ملاکان گندم و جو می کاشتند ولی امروز به ابزار تولید تریاک و هیروئین مبدل شده اند راهی برای خروج ازین سیاه چا دارند؟

ایا هنوز هزاران مستخدمی که از صبح تا شام برای شبکه های مافیایی محصول بازار آزاد امریکایی عرق می ریزند روزنهٔ برای سعادت خویش می بینند؟

آیا هنوز ماموران دولت که خادم دستگاه سر تا پا فاسد اند و اجباراً زنده گی طاقت فرسای را تحمل می کنند زمینهٔ دارند تا از خواری و ذلت حاکم بر حال شان رهایی یابند؟

بدون شک جواب به همهٔ این سوالات منفی است.

وقتی رژیم وحشت و ترور طالبان و مالک یوم الدین شان القاعده بعد از آنکه در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ آتشی در نیویارک برا فروخته شد و گلیم خود را ظاهراً جمع کردند و رفتند ، عدهٔ را عقیده برآن بود که شاید کشور از انحطاط موجود بیرون آید.

اما رکود سیاسی و عدم تشکل و انسجام نیروهای دموکرات و آزادیخواه زمینه را برای ظهور دوبارهٔ عقب گرایان جهادی که این بار اشغال نظامی کشور را نیز همراه داشت

مساعد نمود. در آن هنگام تعدادی از افراد معلوم الحال که صفحه های سیاه تاریخ افغانستان را در سال های ۹۰ میلادی رقم زده بودند در «بن» تجمع کردند و ندای دروغین صلح سر دادند.

مردم هم که قبلاً «به مرگ گرفته شده بودند به تب راضی شدند» و امیدی به این ندا ها بستند.

اکنون که پنج سال از آن روزگار میگذرد اوضاع آنقدر بحرانی و پیچیده شده که کشور را به لبه پرتگاه نابودی کشانیده است.

نشانه از ختم جنگ خانماسوز و بی امنی متداوم که سالهاست جامعه را مانند بیماری مزمن رنج میدهد به ملاحظه نمی رسد.

نیروهای اشغالگر خارجی که به بهانه تأمین امنیت و مبارزه برضد تروریسم وارد کشور شده اند به استثنای جلوگیری از افتادن جنگ سالاران « اتحاد شمال» به جان همدیگر کار دیگری انجام نداده اند. حتی در موارد فراوانی با بمباردمان های بی مورد و کشتار انسان های بی گناه عامل بی ثباتی و ادامه جنگ نیز بوده اند. چنانچه تشدید جنگ در ولایات شرقی و جنوبی کشور و وحشت ناشی از برگشت طالبان که سرپای جامعه را فرا گرفته است براین ادعا صحه میگذارد.

واقعاً تعجب انگیز است که غربیان در رأس امریکا نیروهای مسلح خود را گویا بخاطر تأمین صلح به افغانستان فرستاده اند ولی چشمان شان را در برابر منبع تهدید پنهان می کنند. آنها بخوبی می دانند که طالبان از کجا پول و اسلحه بدست می آورند. اما اثری از اقدام قاطع برای قطع کانال های پولی و تسلیحاتی آنان دیده نمی شود. حکومت دست نشانده کابل و رئوسان بی کفایت آن تا سطحی در ناتوانی فرورفته و تسلیم ضعف شده اند که در این اواخر دست تزرع به دو جنایت کار تاریخ - ملا محمد عمر و گلبدالدین حکمتیار دراز کرده و از آنها طلب صلح نموده اند.

تاریخ افغانستان اگر سالهای سیادت بنیاد گرایان جهادی - طالبی در نظر گرفته نشود چنین رسوایی را بیاد ندارد.

بدتر از همه تأسف بحال کشوری که خودش آغشته در خون و افسون تریاک است و زمام دارانش در ویلاهای اعمار شده به قیمت این خون و تریاک زیست می کنند و فارغ از هرگونه حیا غوغای دموکراسی سر میدهند.

جریان حوادث در پنج سال اخیر صریحاً شهادت میدهد که دموکراسی وارداتی و ساخته و پرداخته دموکراتیک نما نمی تواند دردی را علاج کند.

به همه روشن است که دموکراسی اسعار نیست که در بازار مبادله شود و سهام هم نیست که ارزش آن در آنسوی اوقیانوس معین گردد ، دموکراسی پدیده ییست که در میان مردم و بوسیله حاکمیت مردم بر سرنوشت شان تبارز می یابد، مردم خود می گویند که چه می خواهند نه آنکه اجانب سفارش میدهند.

دموکراسی ممثل اراده مردم است نه وسیله تمثیل قدرت زردار و جنگ سالار. در «دموکراسی» افغانستان که هزینه از قصر سفید می گیرد خود را به زور نیزه انتخاب می کنند، در زیر یک سقف جمع می شوند و نام ولسی جرگه و مشرانو جرگه را بر خود می گذارند. چنانچه هشتاد در صد این جرگه ها را اشخاصی می سازند که رشته با زورگویان مسلح جهادی دارند.

از دیگر علایم دموکراسی افغانی – امریکایی یکی هم شیوه ایجاد تشکل های سیاسی بنام حزب و سازمان است که هر روز به تعداد آن افزوده می شود.

تاکنون زیاده از هشتاد سازمان و گروه که اکثراً جمعیت های کوچکی از خویشاوندان و دوستان بیش نیستند فهرست ثبت احزاب را در وزارت عدلیه دولت پوشالی پُرساخته اند.

اگر طول فهرست احزاب و یا ساختاری بنام حزب مبین دموکراسی می بود جمهوری اسلامی افغانستان بدون تردید یکی از دموکراتیک ترین کشورهای دنیا محسوب می گردید اما واقعیت طور دیگر است. این احزاب جز اینکه مواد تبلیغاتی برای اداره امریکا در جهت گمراه سازی اذهان عامه میدهند تاکنون نتوانسته اند کمترین نقش را در بهبود اوضاع کشور ایفا کنند.

درست است که تعدد احزاب آینهٔ دموکراسی و ضمانتگر آزادی بیان است اما تعدد و کثرت از هم پاشیده آنهم در حالیکه این احزاب نه خط روشن فکری دارند و نه تکتیک و استراتژی دقیقاً تنظیم شده چطور می تواند تأثیر و نفوذ سیاسی در حیات سیاسی جامعه داشته باشد.

مضحک تر اینکه فعالیت احزاب در افغانستان آزاد است ولی اعضای آنها نمی توانند از نام حزب خویش انتخاب و در پارلمان حضور یابند.

پس همهٔ این حزب و حزب بازی برای چیست؟

احزاب و سازمانهای جدی تری که از چپ دیروز برخواسته اند چون آرمان های آغازین خود مبنی بر دفاع از انسان زحمتکش را کنار گذاشته و در تلاش دریافت جای پای در حاکمیت مزدور کنونی اند نمی توانند به نیروی مؤثر اجتماعی - سیاسی با داشتن پایگاه مردمی مبدل شوند. برخی حتی اسناد مشروعیت از انجوهای امریکایی که خطوط ارتباط شان در زیر خانه های CIA می انجامند دریافت کرده اند.

دست اندرکاران این احزاب در تریبون های گوناگون از کابل تا لوس آنجلس ظاهر میشوند ، نصیحت های پدران و موعظه های خیر خواهانه می کنند و می پندارند که وظیفهٔ خویش را انجام داده اند ، بی خبر از آنکه دستگاه سیاسی ساخته شده براساس بنیاد گرایی و تاریک اندیشی که گرداننده گانش جنگ سالار و مافیای تریاک اند با نصیحت و موعظه قابل تغییر و اصلاح نیست.

گرچه مخالفت با ظهور افراد و اشخاص در محافل و تریبون ها عاری از منطق است اما اگر این افراد خود را شخصیت های سیاسی رسالتمند میدانند باید از دماغوژی و « امام جمعه سازی» سیاسی پرهیزند و حرف قاطع و رسا در دفاع از تهیدستان در برابر زورگویان و جنایت کاران به زبان آورند در غیر آن ملت به شخصیت آنها و کار بی ثمری که انجام میدهند ارزشی نخواهد گذاشت.

از وضع ناهنجار کنونی بر می آید که عدم حضور فعال نیروهای داد خواهانه ، دموکراتیک و چپ تحول طلب ، نیروهای که عقیدهٔ راسخ به عدالت اجتماعی و عزم استوار به مبارزه

در جهت اعاده حقوق واقعی زحمتکشان کشور دارند اثر محسوس در جامعه بجا گذاشت است.

آنچه اقشار اجتماعی که در آغاز این نگارش از محرومیت شان تذکر بعمل آمد در شرایط موجود از تکیه گاه مطمئن سیاسی محروم اند و به تقدیر و سرنوشت یعنی هر طوفانی که می آید باید تحمل کنند و گذار شده اند.

به مقصد بسیج توده های ملیونی در یک حرکت مردمی که بتواند بن بست کنونی را در هم شکند و زمینه را برای دریافت راه حل معقول معضلات سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی مهیا سازد نیاز به ایجاد جنبش نیرومند چپ است.

جامعه افغانستان در گذشته یکبار حضور فعال نیروهای چپ را آزمایش کرده است.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان ، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان ، سازمان آزادیبخش مردم افغانستان ، جنبش دموکراتیک نوین ، سازمان کارگران جوان افغانستان ، سازمان رهایی افغانستان و سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان نام های آشنایی اند که زمانی در دفتر و خانه ، دکان و مسجد و خیابان و مزرعه ورد زبان مردم بودند.

این سازمان ها در سالهای ۶۰ و ۷۰ میلادی درخشش برجسته در حیات سیاسی کشور داشته و خدمات ارزشمندی در جهت بیداری سیاسی روشنفکران و اقشار مختلف جامعه انجام داده اند.

ازین جمله حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیرومند ترین حزب سیاسی چپ بود که صدایش از وادی هیرمند تا قله های پامیر و از دشت لیلی تا کوه شمشاد شنیده می شد.

بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ بستر چپ سیاسی کشور متحمل تغییراتی شد که عواقب اش به همه آشکار است.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان دولت را در اختیار گرفت و حضور چپ اندیشان دیگر را بی اهمیت جلوه داد، در نتیجه چپ دولتی و چپ اوپوزیسیون به میدان آمد. چپ

دولتی مصروف تصفیة حساب های درونی گردید و موازی با آن به چپ اوپوزیسیون اتهام دشمنی وارد کرد.

درنهایت چپ اوپوزیسیون یا از معرکه خارج شد و یا به دامان بنیادگرایی و ارتجاع پیوست.

بررسی چپ دولتی که جناح های خلق و پرچم ح.د.خ.ا.م مثل آن بودند قبلاً در آثار و نوشته های فراوان انعکاس یافته و از حوصله این نگارش خارج است.

اکنون که سالها از آن دوران می گذرد این سازمان ها یا به تاریخ پیوسته اند و یا هم فعالیت مشهودی ندارند که بتوان از نقش آنها یاد کرد.

موضوع درخور توجه این است که بازمانده گان ح.د.خ.ا.م به دلیل درک ضعیف ، عدم درک و یا امتناع از درک جهان بینی علمی، نبود آثار آموزنده و رهنمودی از رهبران خفته در خاک و خاموشی و پنهان کاری رهبران در قید حیات (گرچه بعضی ها چیزهای گفتند ولی یا همه چیز را نگفتند و یا اگر گفتند صادقانه نگفتند) سالهای طولانی در حالت سرگیچی سیاسی بسر برده و به استثنای حرکت های محدود و بی هدف در اواخر سالهای ۹۰ میلادی در اروپا که بیشتر به محفل بازی های گروهی و شخصی شباهت داشت اقدامی به مقصد فعالیت مؤثر سیاسی صورت نگرفت.

به هر حال این سکوت در سالهای اخیر شکستانده شد و سازمانها و تشکل های از بدن حزب سابق دموکراتیک خلق قد بلند کردند.

در باره شماری ازین سازمان ها که با اندیشه های چپ از همان آغاز وداع گفتند در صفحات قبل این نامه اشاره شده که نیازی به تکرار نیست. اما شماری دیگر با وجود درک ناقص و انتزاعی از جهان بینی زحمتکشان و بدون اینکه موضع خویش را صریحاً درین رابطه بیان کنند خود را وابسته به خانواده چپ میدانند.

برخی اندیشمندان را عقیده برآنست که چپ نگر بعد از شکست سوسیالیزم دولتی بلوک شرق با آموزش از تجارب تلخ این عصر باید دموکرات ، لیبرال ، معتدل و آزادیخواه

باشد تا در مبارزه از رویداد های خونین جلوگیری شود. احتمالاً به همین دلیل برخی از اعضای سابق ح.د.خ.ا. به این تصور گرائیده اند. در اینجا ضرور است تا تأملی برچینن برداشت صورت گیرد:

دموکراسی واقعی و آزادیخواهی جوهر چپ اندیشی است و نمی توان مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی را از چپ هدفمند و معاصر مجزا دانست ولی لیبرال بودن اگر دوری جستن از تعصب و دگم پروری در زنده گی روزانه پنداشته شود که عیبی ندارد اما اگر پیروی از اندیشه های لیبرال یا لیبرالیزم سمت دهنده تیوریک فعالیت های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی گردد در آنصورت باید خط آنرا از چپ اندیشی صریحاً جدا کرد چون لیبرالیزم کتمان حقایق و بی اعتنایی عیان در برابر ابتدایی ترین حقوق اقشار محروم جامعه بشری است.

به گونه مثال:

امریکا محکومیت جنایات اسرائیل در لبنان و فلسطین را در اجلاس شورای امنیت ملل متحد وتو میکند و اروپائیان که ظاهراً با چنین برخورد مخالف اند حرفی به زبان نمی آورند و از کنار مسأله به ساده گی می گذرند چون به قول خودشان دموکراتیک و لیبرال می اندیشند. مالکان شرکت زیمنس آلمان چهار میلیارد دالر در سال ۲۰۰۶ سود می برند و همزمان ۳۵۰۰ کارگر را از کار اخراج می سازند چون اقتصاد لیبرال برایشان این حق را میدهد.

هزاران زن در کشورهای غربی بعد از زایمان نمی دانند که پدر فرزند شان کیست ؟ و کانون خانواده که سنگ بنای تکامل یک جامعه سالم است دارد بسوی زوال و نابودی می رود چون جامعه لیبرال است

بنائاً تصور نمی رود که یک چپ اندیش باورمند با چنین افکار انحرافی سازگاری کند.

مفاهیمی چون اعتدال ، مصالحه و سازش یا کمپرومایز میتوانند در مبارزه سیاسی به مثابه حرکت تکتیکی در مقطع مشخص زمانی که راه را بسوی هدف اساسی کوتاه تر

سازد مورد استفاده سازنده قرار گیرند مشروط براینکه هدف اساسی قربانی تکتیک نشود.

پیروان نظر بالا که لیبرالیزم و اعتدال را با چپ اندیشی پیوند میدهند خواسته اند تفهیم کنند که مبارزه سیاسی بدون این دو، خونین خواهد بود در حالیکه چنین نیست.

چپ تحول طلب معاصر توصل به خشونت را در هر شکل و فرمی که باشد قاطعانه رد می کند زیرا در فعالیت سیاسی باید به عقل و خرد توده ها اتکاء کرد و آنها را به حقانیت اهداف و وظایف مطروحه معتقد ساخت نه اینکه اهداف را بر آنها تحمیل کرد.

گرچه در حلقات چپ کنونی افغانستان هستند افرادی که تدارک ، برپایی و پیش برد جنگ خلق را شعار میدهند و می خواهند با گذاشتن شاخه گلاب برمیله تفنگ خواب ایجاد جامعه چند نفری خود شان را تعبیر نمایند ، اینها چپ افراطی اند و نمی توانند از چپ خردمند و انطباقی که جامعه ما سخت به آن نیاز دارد نمایندگی کنند چون دیگر نه خلقی وجود دارد که بخواهد ملیشا و گوریلا شود و نه سازمانی میتواند ازین خلق ملیشا و گوریلا سازد. مردم افغانستان تلخی این پدیده ها را به قدر کافی چشیده اند.

آموزش از شکست سوسیالیزم دولتی به هیچ وجه انحراف از مسیر اصولی مبارزه و تحویل آرمان نیست بلکه جستجوی عاقلانه و هدفمندانه راهی است که زحمتکشان را بر سرنوشت شان حاکم میسازد.

در میان اعضای ح.د.خ.ا. هستند فراوان مبارزانی که ایمان و عقیده خویش را به جهانبینی زحمتکشان از دست نداده ، همیشه در تکاپوی راه بیرون رفت از رکود حاکم بر جنبش چپ دموکراتیک افغانی بوده اند.

شش سال و اندی قبل شماری ازین مبارزان پرچم پیکار را دوباره بلند کرده و به اساس گذاری «نهضت آینده افغانستان» به مثابه تشکلی که رسالت ایجاد یک سازمان بزرگ سیاسی زحمتکشان افغانستان را در برابر خود قرار داد همت گماشتند.

«نهضت آینده افغانستان» طرح مرامنامه (حزب مردم افغانستان) را به مثابه یک الترناتیف چپ که در آن تشکل اندیشه یی به حیث مقدمه قانونمند تشکل سازمانی مطرح گردیده و می تواند پلاتفورم مناسبی برای بسیج نیروهای چپ دموکراتیک باشد، پیشکش نمود.

گرچه در شرایط حاضر گردآوری تمام نیروهای دموکراتیک ، آزاداندیش و ترقیخواه در یک سازمان واحد سیاسی به دلایل برداشت ناهمگون از حوادث گذشته و رخداد های کنونی ، اختلافات سلیقه، درک متفاوت از اندیشه ، پیوند های عاطفی ، نقش نامیمون شماری از گروه بازان حرفه ای و عوامل دیگر چنانچه تجربه «نهضت میهنی» نشان داد دشوار به نظر می رسد اما اگر این نیروها در یک جبهه ، ائتلاف و یا مجمعه گردهم آمده و برنامه مشترکی را برای تثبیت نقش و جایگاه خویش در جامعه تنظیم کنند و گام بگام به تحقق آن پردازند میتوانند جنبش های دموکراتیک و مترقی افغانستان را از تشتت و پراکنده گی اسفبار کنونی نجات دهند. در غیر آن خلای ناشی از حضور فعال این نیروها در حیات سیاسی کشور برای مدت طولانی باقی خواهد ماند.

www.ayenda.org